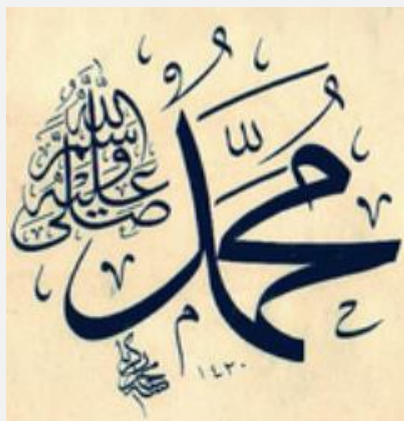




واقعی، بزرگترین متخصص در تاریخ غزوات رسول (ص)

پس از نسل زهری و ابن اسحاق و موسی بن عقبه که در نیمه اول قرن هجری می زیستند، واقدی در نیمه دوم به تحقیق گسترده در باره مغازی رسول الله پرداخت و اثر جاودانه المغازی را نوشت که بنیادی برای شناخت سیره نبوی و تاریخ جنگهایی است که در دوران مدنی اتفاق افتاد.

پس از نسل زهری و ابن اسحاق و موسی بن عقبه که در نیمه اول قرن هجری می زیستند، واقدی در نیمه دوم به تحقیق گسترده در باره مغازی رسول الله پرداخت و اثر جاودانه المغازی را نوشت که بنیادی برای شناخت سیره نبوی و تاریخ جنگهایی است که در دوران مدنی اتفاق افتاد.

خانواده

محمد بن عمر بن واقد واقدی (130 - 207) از موالی قبیله اسلم و مدنی است، هرچند ریشه مولی بودن او و این که اصل و اساس او عرب بوده یا غیر آن، روشن نشده است. این که او از موالی عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی - تابعی و قاضی امویان در بصره در دوره امارت یوسف بن عمر بر عراق [1] و قاضی مرو و متوفای 114 [2] - بوده توسط ابن سعد، شاگرد واقدی تأیید شده است. [3] زندگی بریده در بصره و مرو، شاید اشاره به آن باشد که اجداد واقدی ایرانی بوده و در شمار موالی اسلمی درآمده اند. به حال تنها نا نام جد وی واقد را می شناسیم و بالاتر از آن در نسب وی نامی در منابع درج نشده است. مارسدن جونز [مصحح کتاب المغازی واقدی] در مقدمه بر مغازی نوشته است: مادر واقدی دختر عیسی بن جعفر بن سائب خاثر است که پدرش ایرانی بوده است! اما آنچه در اغانی از ابن خرداد به نقل شده این است: «زعم ابن خرداد به أن ام محمد بن عمر الواقدی القاضي المحدث بنت عیسی بن جعفر بن سائب خاثر». [4] در این عبارت اشاره به این که پدر مادر او ایرانی بوده نشده است. به نظر می رسد جونز برداشت غلطی از عبارت کرده یا متن و نسخه ای که او استفاده کرده عبارتی جز این داشته است.

تولد واقدی را سال 129 و حتی پیش از آن هم نوشته اند، اما خود وی، به ابن سعد - مشهور به کاتب الواقدی - گفته که در سال 130 به دنیا آمده است. [5] عمویش هیثم بن واقد کم بیش اهل روایت و تاریخ بوده و واقدی، دست کم، دو بار از وی در المغازی [ص 588، 1090] نقل کرده است. روایات بیشتری از وی در طبقات الکبری نقل شده است: «حدثنی عمی الهیثم بن واقد». [6] این هیثم متولد سال 97 بوده است. [7] پدر واقدی نیز پیش از سال 170 درگذشته و خودش در باره تعلیم و تربیتش همراه برادرش شمله در دوران طفولیت حکایتی نیز نقل کرده که جالب است. [8]

واقدی در مدینه

واقدی دوران دانش اندوزی و حتی تدریس را در مدینه گذراند، اما در سال 180 به بغداد که شهر بزرگی شده و مرکزیتی برای دانشمندان برجسته شده بود رفت و تا پایان عمر در سال 207 همانجا ماند، هرچند برای کسب علم به شام و رقه و نقاط دیگر سفر کرد. [9] وی خاطراتی از زمان حضورش در مدینه نقل کرده که از آن جمله این است که او عبدالله بن حسن [پدر نفس زکیه] و اهل بیت او را دیده که در غل و زنجیر از دار مروان [دارالاماره مدینه] خارج می شدند. [10] این باید مربوط به حوالی سال 146 باشد که او شانزده ساله بوده است. علم، مختصری در خاندانش ادامه یافته به طوری که فرزند وی محمد بن محمد بن عمر، راوی کتاب تاریخ پدرش بوده است. [11] در تاریخ بغداد، از محمد بن محمد بن محمد بن عمر واقدی در میان اسناد برخی نقلها یاد شده است. [12]

واقدی از مورخان دهه های پایانی قرن دوم و برآمده از مکتب تاریخ نگاری و حدیثی مدینه است که تخصص ویژه اش در مغازی و فتوحات و اخبار تاریخی است و بدون شک، و در کنار دهها نفر از سیره نگارانی که پیش و همزمان با او بودند، وی مهم ترین مغازی نگار و پایه گذار این دانش قرن دوم هجری به شما می آید. اهمیت جایگاه وی در تاریخ به ویژه دانش مغازی، او را از مدینه به بغداد کشاند. بنابر این مرکزیت بغداد، عامل اصلی در کشاندن این قبیل چهره های به نام از هرجا، به سوی

خود بود. ابن سعد نوشته است: او از مردمان مدینه بود و در سال 180 برای بدهی که داشت، به بغداد آمد.[13] پس از آن به شام و رقه رفت و بار دیگر به بغداد بازگشت.

اقامت واقدی در بغداد در سال 180

روایت آمدن وی به بغداد باید با داستان دیگری شرح داده شود. واقدی از زمانی که در مدینه بود، به خاطر اتفاق خاصی با هارون و یحیی بن خالد برمکی آشنا شد. عبدالله بن عبیدالله گوید: واقدی به من گفت: هارون به حج آمد، وارد مدینه شد و به یحیی بن خالد گفت: کسی را که با مدینه و مشاهد آن آشنا باشد برای من پیدا کن. این که جبرئیل کجا بر پیغمبر (ص) فرود آمد، و نیز قبور شهداء کجاست. یحیی برمکی در این باره پرس و جو کرده و همه او را به من راهنمائییش کرده بودند. دنبالم فرستادند، و من رفتم. این بعد از [نماز] عصر بود. یحیی به من گفت: یا شیخ! امیرالمومنین می‌خواهد نماز عشاء را در مسجد بخواند، و سپس به دیدن مشاهد برویم و آنجا توقف کنیم، همین طور در موضعی که جبرئیل فرود آمده است. تو همین نزدیک باش. بعد از نماز عشاء دوم، من با شمع بیرون آمدم، آنها دو نفر با الاغ بودند! یحیی پرسید: مرد کجاست؟ گفتم: من هستم. با هم به مسجد رفتیم و من گفتم: این موضعی است که جبرئیل بر پیامبر(ص) فرود می‌آمد. آنها از الاغ پایین آمده، دو رکعت نماز خواندند و ساعتی دعا کردند. سپس سوار شدند و من هم میان آنها حرکت می‌کردم. هر موضع و مشهدی [در مدینه] بود به آنجا رفتیم. آنها نماز می‌خواندند و دعا می‌خواندند. همین طور بود تا آنکه به مسجد برگشتیم که فجر طلوع کرد و مؤذن اذان گفت. وقتی به قصر رفت، یحیی بن من گفت: ای شیخ! بمان. من نماز صبح را در مسجد خواندم. آنها هم آماده رفتن به مکه بودند. صبح یحیی بن خالد به من اجازه ورود دارد. [وقتی رفتم] مرا کنار خود نشاند و گفت: امیرالمؤمنین همچنان مشغول گریه است و از آنچه تو او را بدان راهنمایی کردی، شگفت زده. دستور داده تا ده هزار درهم به تو بدهم. بعدهم درآورد و داد. سپس به من گفت: یا شیخ! اینها را بگیر که برای تو مبارک باشد. ما امروز عازم سفر هستیم. هارون رفت، و من به منزل آمدم، در حالی که این پول را همراه داشتم. با آن، بدهی که داشتم پرداخت کردم. برخی از فرزندانم را تزویج کردم و زندگی ما وسعت یافت.[14] وی سپس از سفرش به بغداد و رفتن به رقه برای تماس گرفتن با یحیی برمکی یاد کرده و این که ابتدا موفق نشده تا آن که در بازگشت یک زبیری دوباره او را راهی و همراهی می‌کند و می‌تواند با یحیی تماس بگیرد. بدین ترتیب بود که واقدی در بغداد ماند و 27 سال پایان عمرش را در آنجا سپری کرد.

بعدها وقتی مأمون از خراسان به بغداد آمد، منصب قاضی عسکر را به واقدی سپرد. او همچنان قاضی بود تا در شب سه شنبه یازدهم ذی حجة سال 207 درگذشت.[15] قضاوت وی در بغداد چهار سال بوده و ابن سعد در این باره نوشته است: واقدی چهار سال از طرف مأمون قاضی بغداد بود: و کان عالما بالمغازی و السیره و الفتوح و الاحکام و اخلاق الناس و قد فسر ذلک فی کتب استخراجها و وضعها و حدث بها.[16] ظاهراً وقتی مرده، همچنان قاضی بوده، بنابراین قاضی شدن وی همان سال ورود مأمون به بغداد یعنی 203 بوده است.

واقدی بین تأیید و رد توسط رجال شناسان

واقدی به دلیل پایبندیش به روشهای تاریخی که متفاوت با آثار حدیثی بود، مورد طعن اهل حدیث قرار گرفته و به ویژه از ابن حیث که اسناد نقلها را داخل در یکدیگر کرده و از چند سند، یک متن را فراهم می‌آورد، مورد انتقاد واقع شده است. ابن عدی نوشته است که متون اخبار واقدی، غیر مضبوط بوده و سستی آنها آشکار است.[17] چنان که حمد جاسر اشاره کرده، روش وی متفاوت از روش محدثان بوده است.[18] یاقوت که روش تاریخی دارد، نوشته است: در باره تاریخ مردمان و سیره و فقه و دیگر فنون وی به اجماع موثق است! [19] ذهبی که خود ترکیبی از نگاه حدیثی و تاریخی دارد، نوشته است: واقدی ضعیف است اما نیاز به او در مغازی و تاریخ روشن است. ما آثار وی را بدون آن که به آن استدلال کنیم می‌آوریم! [20] ابن سیدالناس و ابن کثیر، مورخان معروف قرون بعد، با لحنی مدافعانه از وی سخن گفته اند.[21] از عالمان شیعه، شیخ مفید او را متمایل به مذهب عثمانی دانسته که در عین حال به امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌علاقه نبوده است.[22] به طور کلی باید گفت، دهها عبارت از بزرگ اهل حدیث سنی، در عظمت واقدی به ویژه جنبه علمی هست.[23] با این حال، هستند کسانی که او را متروک دانسته و قابل اعتماد نمی‌دانند، از میان اهل حدیث، بی‌شمارند.[24]

تخصص واقدی در مغازی

عمده دانش واقدی، به دلیل تربیت او در مدینه و تأثر او از مکتب تاریخ نگاری مدینه، در مغازی و دوره اسلامی بود، به طوری که ابراهیم حربی گفته است: او آگاهترین مردم به اخبار دوره اسلامی بوده و از جاهلیت چیزی نمی دانسته است. [25] از میان آثار متفاوتش، کتاب مهم برجای مانده او المغازی است که نشانه کار گسترده وی و تتبع بسیار در روایات دوران از هجرت تا رحلت است. این کتاب به همت مارسدن جونز در سال 1966 با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال واقدی و تاریخ سیره نویسی منتشر شد. [26] اثر یاد شده در سه مجلد به فارسی ترجمه شده است.

خطیب بغدادی، از شهرت فوق العاده وی در باره مغازی و سیر و طبقات و اخبار رسول (ص) یاد کرده است. [27] همانجا از محمد بن سلام جمعی نقل کرده که می‌گفت: واقدی عالم روزگار خویش است. [28] مقایسه متن مغازی با سیره ابن اسحاق، دامنه و وسعت کتاب واقدی را بخوبی آشکار می‌کند، آنگونه که از نظر ارائه جزئیات و حوادث ریز و درشت، در بخش مغازی، به مراتب بر سیره ابن اسحاق ترجیح دارد. واقدی با استفاده از تمامی منابع شفاهی و مکتوب به تحقیق در باره مغازی رسول خدا (ص) پرداخت و شخصا با رفتن به مناطقی که در آنها نبردهای عصر رسول (ص) صورت گرفته، و نیز گرفتن آگاهی‌هایی از نسب شناسان قبائل، و نوادگان از نسل صحابه، اطلاعات خود را تکمیل کرده است.

از واقدی نقل شده است که در باره خودش گفت: من به منطقه مریسیع رفتم و آنجا را دیدم. غزه ای را شناختم، جز آن که به محل آن رفتم تا از نزدیک ببینم. [29]

نقل شده که شخصی واقدی را دید که ظرف آبی برداشت عازم سفر بود. از وی پرسید: عازم کجا هستی؟ گفت: تصمیم دارد به منطقه حنین برود و نقطه‌ای را که نبرد حنین در آن رخ داده از نزدیک ببینم. [30] نمونه‌ای از دقت‌های تاریخی - جغرافیایی وی اطلاعاتی است که در باره میدان نبرد در احد بدست می‌دهد، آگاهی‌هایی که نشانگر دقت او در تبیین میدان نبرد است و نظیر آن را در هیچ منبع دیگری نمی‌توان یافت. [31]

ابراهیم حربی گوید: مسیبی می‌گفت: روزی واقدی را دیدیم که در مسجد النبی (ص) به اسطوانه‌ای تکیه داده و تدریس می‌کرد. گفتیم: چه تدریس می‌کرد؟ گفت: دو جزء از مغازی را. یک روز به او گفتیم: چرا احادیث افراد را داخل هم کرده یک متن از آن درست می‌کنی؟ اگر حدیث تک تک آنها را می‌گفتید بهتر بود. واقدی گفت: طول می‌کشد. گفتیم: ما راضی هستیم. یک جمعه نیامد، بعد غزه احد را آورد که در بیست جلد بود. ما گفتیم: به همان روش اول بر گردیم. [32] در متن موجود مغازی، بیش از همه در باره جنگ بدر بحث شده که از صفحه 20 تا 179 را شامل می‌شود.

برخی از سندهای المغازی نشان می‌دهد که وی از منابع رسمی و احتمالا مکتوب استفاده کرده است؛ مانند آنچه وی از زهری نقل می‌کند. همچنین به نقل از شیخ خود عبدالله بن ابی سبره، از منابع مکتوب مدنی مانند مغازی موسی بن عقبه و اخبار دیگر او استفاده کرده است. اما در مواردی از اطلاعات خانوادگی استفاده کرده است. مانند: «حدثني محمد بن الحسن بن اسامة بن زيد عن بعض اهله...». وی باید این خبر را از اعقاب اسامة بن زید گرفته باشد. چنین چیزی در زندگی قبایلی عرب بعید نیست، چه سنت تاریخنگاری عرب از جاهلیت حفظ اخبار اجداد میان نسل‌های بعد بوده است. نکته شگفت آن که واقدی با این دانش خود را از مدینه گرفته و به عراق نیز آمده، در بخش مغازی از ابن اسحاق چیزی نقل نکرده است. [33] آیا ممکن است استفاده کرده و به دلیل مطعون بودن ابن اسحاق نزد اهل حدیث، از وی نام نبرده باشد؟ این اتهام هم مطرح شده که عبارات او را در کتاب خود جای داده است. در این باره باید گفت، ترکیب برخی از عبارات سیره، مربوط به پیش از زمان ابن اسحاق است که نسل‌های بعدی از همان عبارات استفاده کرده‌اند. واقدی در مغازی، به طور معمول، روایات را مسند نقل می‌کند، اما غالبا اسناد را داخل یکدیگر کرده و یک متن را به عنوان حاصل مطالب آنان می‌آورد. توجه وی به غزوات و سیره، یکی از نتایجش، روایات تفسیری در باره آیاتی است که نزول آنها ارتباط با رویدادهای مشخصی در غزوات و سیره دارد. به همین دلیل، روایات واقدی در علم تفسیر نیز قابل ملاحظه است و در بیش از 130 مجموعه آنها گردآوری شده است. [34] کتاب مغازی همواره اثری پرمراجعه بوده و مهم تلقی می‌شده و از معدود آثاری است که از قرن دوم برجای مانده است. خطیب در وصف بزرگی ابوعمر محمد خزاز معروف بن حیویه (م 382) گوید: او «مصنفات کبار» مانند طبقات ابن سعد و مغازی واقدی و آثار ابوبکر انباری و مغازی سعید اموی و تاریخ ابن ابی خيثمه را روایت می‌کرد. [35] احمد بن حنبل هر جمعه نزد محمد بن سعد می‌آمد، دو جزء از آثار واقدی را می‌گرفت، تا هفته بعد مطالعه کرده و به او بر می‌گرداند. [36]

افزون بر کتاب المغازی که اثری جاودان در مغازی است، هسته اصلی کتاب طبقات الکبری ابن سعد - کاتب الواقدی - [37] از آن واقدی است. واقدی کتاب طبقات داشته [38] و به نظر می‌رسد ابن سعد آن را در کتاب خود درج کرده است. تنها در یک جلد متمم طبقات الکبری، یکصد و چهل و سه بار از واقدی نقل شده که این نشان از آن دارد که ابن سعد بخش بزرگی از کتاب طبقات واقدی - و شاید همه آن را - در طبقات خود آورده است. به جز ابن سعد، منابع بعدی فراوان از واقدی و آثار او نقل کرده‌اند. استفاده فاکهی از اخبار واقدی در زمینه حرم مکی، [39] این احتمال را تقویت می‌کند که او از کتاب اخبار مکه وی

استفاده کرده باشد. زبیر بن بکار (م 256) از طریق عمویش مصعب زبیری، از اخبار واقدی در کتاب الموفقیات بهره کافی برده است.

طبری بخش مهمی از آگاهیهای خود را از واقدی گرفته است. نام وی در تاریخ طبری 387 بار آمده و این نشانگر وسعت استفاده طبری از واقدی است. بخشی از این اطلاعات از طریق ابن سعد انجام شده، اما در موارد دیگر با تعبیر قال الواقدی و بدون آن که از طریق خاصی یاد کند، مطلب را آورده است که البته ممکن است بخشی از آنها هم از طریق ابن سعد باشد.

ابن ندیم: واقدی شیعه بود و تقیه می کرد!

ابن ندیم [که خود شیعه معتزلی است] او را شیعه دانسته و نوشته است که او تقیه می کرده و باورش این بوده که علی علیه السلام معجزه پیامبر (ص) است. [40] اما جز او کسی این احتمال را نداده و معلوم نیست که ابن ندیم با توجه به موضع روشن وی در پذیرش دیدگاههای تسنن چگونه این اتهام را مطرح کرده است؟ جونز در مقدمه مغازی، احتمال داده است که مقصود ندیم و اشاره او به تشیع واقدی، به خاطر کتابهای واقدی با عنوان مولد الحسن و الحسین و مقتل الحسین باشد. [41] روشن است که وجود این کتابها نیز دلیل بر تشیع نیست. جونز شاهد دیگرش تعبیر عادی واقدی از خلفای اولیه است که از آنها با عبارات شایسته یاد نمی‌کند، چنان که خبر فرار عثمان در جنگ احد آورده است. به نظر می‌رسد برخی به حق گفته‌اند که این هم دلیل بر تشیع او نیست، چرا که اگر چنین باشد، باید بخاری را هم که روایت فرار عثمان را آورده، شیعه بدانیم. [42] اما این که تقیه می‌کرده، دقیقا معنای آن نوعی پنهان کاری است، با این حال حتی در این صورت هم باید به نوعی این مسأله در برخی از نقلها آشکار می‌شد. طبیعی است کسانی که علاقه مند هستند بگویند اهل اخبار، همگی متشیع بودند، به راحتی از این سخن ندیم برای نسبت دادن تشیع به واقدی و رد کردن برخی از اخبار او، استفاده می‌کنند.

آثار دیگر واقدی

محمد بن سعد نویسنده کتاب عظیم طبقات الکبری، کاتب وی شمرده شده و درباره او نوشته است: او عالم به مغازی، سیر، فتوح و اختلاف مردم در حدیث و احکام بوده است. [43] وی کتابی در باره جنگ جمل داشته که سید رضی، خطبه ای از امام علی علیه السلام را به نقل از کتاب الجمل واقدی آورده است. [44] فقرات فراوانی از کتاب الجمل واقدی در کتاب الجمل شیخ مفید آمده است. [45]

کتابی هم تحت عنوان فتوح الشام به او منسوب و چاپ شده است (بیروت، دارالجیل در دو جلد، چاپ شده به نام ابوعبدالله بن عمر واقدی!) این اثر، بیشتر حماسی و در بسیاری از موارد فاقد سند بوده و اگر سندی هم دارد، معمولا نامأنوس است، لذا و به درستی، در نسبت آن به واقدی تردید شده است. بروکلان نوشته است در جریان جنگهای صلیبی، کتابهای فتوحی را که حماسی نوشته شده بوده به او نسبت می داده‌اند تا مردم به وی اطمینان کنند. [46] برخی از این کتابهای داستانی، مانند مولد النبی (ص) که در کتابخانه ظاهریه (ش 74، 75) به واقدی منسوب شده، یا از ابوالحسن بکری [نویسنده ای داستانسر از قرن پنجم] است یا از قصه گویان دیگر که آن را به واقدی نسبت داده‌اند، این همان روشی است که بر اساس آن، مختارنامه های جعلی دوره‌های بعد به ابومخنف منسوب شده است.

کتاب دیگری با عنوان کتاب الرده در سالهای از وی به چاپ رسیده [به کوشش محمد حمیدالله، پاریس، 1989] و شباهت زیادی به آنچه در فتوح ابن اعثم در باره «رده» آمده دارد. این می تواند بدان معنا باشد که ابن اعثم حوادث رده را از کتاب واقدی استفاده کرده است. باید این حال نگاهی به سند نخست کتاب الرده و نیز وضعیت عمومی کتاب و مقایسه آن با سبک المغازی واقدی، تردیدی را در صحت انتساب این کتاب به واقدی ایجاد می کند. در این صورت کسی ممکن است بخشی از فتوح ابن اعثم را در جایی دیده و به واقدی نسبت داده باشد! ممکن است کتاب الرده، ترکیبی از روایات ابن اسحاق و واقدی و حتی دیگران در باره رده باشد. [47] به هر حال از واقدی نیست و گویا بخشی از فتوح ابن اعثم است که در بخش‌هایی از آن دستبرده شده است.

بدین ترتیب واقدی، به جز کارهای میدانی، اهل کتاب هم بوده و کتابخانه بزرگی در بغداد از خود برجای گذاشت که گفته شده شامل 120 بار شتر، یا 600 صندوق بوده که هر کدام را دو نفر باید حمل می‌کردند. [48]

گذشت که واقدی در دستگاه خلافت عباسی به کار قضا اشتغال داشته و کما بیش از امتیازات ویژه همکاری با خلافت، برخوردار می شده است. [49] خودش از نامه‌ای که برای پرداخت بدهی‌هایش به مأمون نوشته و پاسخ خلیفه، خبر داده است. [50]

میراث واقدی در میان شاگردان

بدون شک واقدی، حافظ بخش مهمی از اخبار تاریخی، به ویژه اخبار تاریخی متعلق به مکتب مدینه است که آنها را به بغداد آورد و وارد شریان تاریخ نویسی عمومی کرد. آنچه ثابت شود از واقدی است، اهمیت بررسی را دارد و می‌تواند میراث مهمی برای تاریخ نگاری اسلامی باشد.

واقدی شاگردانی هم داشته که معروف‌ترین آنها همین ابن سعد است. اما به جز او، افراد دیگری هم بوده اند. ندیم از اسماعیل بن مجمع اخباری یاد کرده و می‌نویسد: یکی از اصحاب سیر و مغازی و معروف به صحبت و رفاقت با واقدی و نزدیک به وی بوده است [معروف بصحبة الواقدی المختص به]. در سال 227 درگذشته و کتابی با عنوان «اخبار النبی ص و مغازیة و سرائیه» داشته است. [51] در اغانی تعدادی روایت از اسماعیل بن مجمع نقل شده، اما در آثاری مانند طبقات، بیشتر اخباری از ابراهیم فرزند وی نقل شده است، [52] چنان که در برخی از منابع دیگر، از محمد بن اسماعیل بن مجمع روایت شده است. خبری در سیره از وی یا پسرش در الاوراق صولی (م 335) نقل شده است. [53] در مقاتل الطالبیین چندین خبر از اسماعیل بن مجمع به نقل از واقدی آمده است. [54] از عمر بن سعد، به عنوان «صاحب الواقدی» یاد شده و خبری از وی در اغانی [216/11] نقل شده است. این همان عمر بن سعد است که کتاب صفین داشته و یکی از پایه های اصلی کتاب وقعه صفین نصر بن مزاحم منقری است که مکرر از او یاد می‌شود. به هرحال، این تعبیر نشان دهنده حلقه‌ای از عالمان مورخ در اطراف واقدی بوده است.

[1] . تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 235

[2] . الکامل ابن اثیر، ج 5، ص 180

[3] . طبقات الکبری، ج 7، ص 334

[4] . الاغانی، ج 8، ص 446. سائب خاثر که جد مادری او می شود در روزه حره کشته شد و شرح کشته شدن وی را اصفهانی آورده است. همانجا، ص 448. وی اولین غناگر در مدینه بوده است.

[5] . الفهرست ندیم، ص 144

[6] . طبقات الکبری، ج 5، ص 319

[7] . تاریخ الطبری، ج 6، ص 565

[8] . طبقات الکبری، ج 4، ص 456

[9] . تاریخ بغداد، ج 3، ص 213

[10] . طبقات الکبری، ج 5، ص 388، تاریخ الطبری، ج 7، ص 550

[11] . الانساب سمعانی، ج 13، ص 272

[12] . تاریخ بغداد، ج 12، ص 340

[13] . طبقات الکبری، ج 7، ص 334

[14] . طبقات الکبری، ج 5 ص 493-494

[15] . طبقات الکبری، ج 7، ص 335

[16] . تاریخ الاسلام، ج 14، ص 363

[17] . الکامل فی ضعفاء الرجال، ج 6، ص 243

[18] . نک : مقدمه حمد جاسر بر المناسک حربی، ص 100

[19] . معجم الادباء، ج 18، ص 279

[20] . نک : تهذیب الکمال، ج 26، ص 194

[21] . عیون الاثر، ج 1، ص 26 ؛ البدایة و النهایة، ج 3، ص 224

[22] . قاموس الرجال، ج 8، ص 325

[23] . در این باره بنگرید: سیر اعلام النبلاء، ج 9، ص 458، الوافی بالوفیات، ج 4، ص 238، البدایه و النهایه، ج 3، ص 234

[24] . از آن جمله اسحاق بن راهویه که او را جعل کننده حدیث می داند. تاریخ بغداد، ج 3 ص 226. نسائی هم او را متروک الحدیث دانسته است [الضعفاء و المتروکین، ص 303 چاپ شده با تاریخ الصغیر بخاری]. ابوزرعه هم او را ضعیف دانسته است و بسیاری دیگر از رجال شناسان اهل حدیث. بنگرید: الکامل فی ضعفاء الرجال، 6 / 2247 دلیل این امر همان طور که بارها

نوشته‌ایم، این است که اهل حدیث، اهل اخبار یعنی مورخان را که مجبور هستند همه چیز نقل کنند تا تاریخشان کامل شود، معتبر نمی‌دانند. لذا ذهبی در باره وی می‌نویسد: أحد اوعية العلم على ضعفه المتفق عليه... جمع فأوعى، و خلط الغث بالسمين، و الخرز بالدر السمين، فأطرحوه لذلك [سير اعلام النبلاء، 9 / 454] و در تاریخ الاسلام [14 / 362] می‌نویسد: و هو مع عظمته فى العلم ضعيف.

[25]. تاریخ بغداد، ج 3، ص 215

[26]. مارسدن جونز [1920 – 1992] از شرق شناسان بنام است و اخیراً هم کتابی با عنوان Arab and Islamic Studies in Honor of Marsden Jones توسط ثابت عبدالله به نام وی توسط انتشارات توریث منتشر شد.

[27]. تاریخ بغداد، ج 3، ص 213

[28]. تاریخ بغداد، ج 3، ص 214

[29]. تاریخ بغداد، ج 3 ص 215 (دارالکتب العلمیه، 1417)

[30]. نک : مقدمه کتاب الرده.

[31]. المغازی، ج 1، ص 224 – 225 و برای تحلیل آن اطلاعات بنگرید: آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 385 – 387 (چاپ 1391)

[32]. تاریخ بغداد، ج 3 ص 216، سیر اعلام النبلاء، ج 9، ص 460

[33]. نشأة علم التاريخ عند العرب، ص 31

[34]. الواقدي كتابه المغازی، ج 2، صص 573 – 705

[35]. الانساب سمعانی، ج 5 ص 115 از خطیب.

[36]. الانساب، ج 11، ص 7

[37]. سمعانی با تعبیر «غلام الواقدی» هم از او یاد کرده است. بنگرید: الانساب، ج 9، ص 337، ج 11 ص 6

[38]. نک : معجم الادباء، ج 18، ص 282

[39] . بنگرید: اخبار مکه، 1/ 340، 2/ 20، 158، 274 – 275

[40] . الفهرست، ص 111 ؛ المغازی الاولى و مؤلفوها، صص 124، 126

[41] . المغازی، مقدمه، ص 16

[42] . الواقدی و کتابه المغازی، ج 1 ص 138 – 139 بنگرید: بخاری، ج 4 ص 203

[43] . طبقات الکبری، ج 5، ص 422

[44] . نهج البلاغه، خطبه 231

[45] . نک : الجمل، مفید، ص 574. شیخ مفید در ص 131 به کتابی که واقدی در باره «حرب البصرة» تصنیف کرده، اشاره کرده است.

[46] . نک : تاریخ الادب العربی، ج 3، ص 422

[47] . بنگرید به مقدمه المغازی، ص 15

[48] . الفهرست ندیم، ص 144

[49] . طبقات الکبری، ج 5، صص 426 – 427، وی وصی مأمون شمرده شده؛ طبقات، ج 5، ص 428

[50] . الموفقیات، ص 132، برای خبر دیگری از رابطه مأمون با واقدی در وقت قاضی بودنش در بغداد و شکایت زبیده بنگرید: الاغانی، ج 21، ص 48

[51] . الفهرست، ص 195

[52] . بسا این ابراهیم بن اسماعیل بن مجمع، ربطی به اسماعیل بن مجمع ما نداشته باشد، چرا که راوی از ابن شهاب زهری است! بنگرید: شرف المصطفی، ج 5، ص 460

[53] . الاوراق، ج 2 ص 217

[54] . مقاتل الطالبيين، ص 253، 256، 573